

دکتر اردشير اميرارجمند

حقوق بين الملل
وانديشه عدالت

10/10/10

۱. از آنجا که هدف نهایی هر نظام حقوقی تضمین حکومت عدالت بین تابعان آن نظام است،^۱ باید قبول کرد که این امر در حقوق بین الملل و در تمام نظامهای حقوقی داخلی اعتباری یکسان دارد و هر دو هدف واحدی را دنبال می کنند. در عصر حاضر این اصل بیشتر از هر زمان دیگر مورد استناد و اشاره بوده است. به همین سبب در مقدمه میثاق جامعه ملل آمده است که برای تضمین صلح بین الملل «ضرورت دارد (...) که عدالت حاکم گردد». ویلسون، رئیس جمهور وقت آمریکا، در پیشنهادهایی که در ۱۲ فوریه ۱۹۱۸ در تکمیل پیام ۱۴ ماده ای ۸ ژانویه خود ابراز نمود، این نکته را خاطر نشان ساخت که «هر اختلاف باید نهایتاً با توجه به عدالتی که خاص آن مورد است حلّ و فصل گردد». همچنانکه ماده اول منشور سازمان ملل متحد نیز حلّ اختلاف اعضای ملل متحد «بر اساس اصول عدالت و حقوق بین الملل» را از جمله اهداف آنان شناخته است.

۱. لغتنامه "Le Petit Robert, Paris, 1988, p. 1058" عدالت را چنین تعریف می کند:

«قدرت حاکم نمودن حقوق»

همچنین "Dictionnaire de la terminologie du droit international (Paris, 1960, p. 360)" در

تعریف واژه عدالت می نویسد:

«واژه ای که در وسیع ترین مفهوم خود، مجموعه ایده آلهای منتج از وجدان و عقل را مشخص می کند، داده هایی که دولتها باید خود را با آنها منطبق و حقوق به سوی آنها جهت گیری نماید.»

چنین طرز تفکری، در بیانیه های آموزه مانند متعدد نیز دیده می شود، مثلاً در ماده ۵ پیش نویس بیانیه حقوق و وظایف ملل که در ۱۱ فوریه ۱۹۱۹ به تصویب اتحادیه حقوقی بین المللی رسید، آمده است:

«دولتها خصوصاً موظفند: (الف) روابط خود را آشکارا مبتنی بر عدالت و انصاف نمایند.»

۲. واژه «عدالت» در بعضی از شروط داوری و یا موافقتنامه های ارجاع اختلاف به مراجع قضایی، برای تعیین آنچه احکام بر اساس آن باید صادر شود بکار برده شده است. این واژه مفید این معنی است که همواره باید درصدد یافتن بهترین راه حلی بود که مناسب وضعیت مورد نظر است، تا نارساییهای حقوق موضوعه از میان برود و توقعات آن نادیده گرفته شود و یا با ضرورتهای اخلاقی آمیخته گردد (مثل ماده ۷ کنوانسیون هفتم لاهه ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷، این کنوانسیون که مورد تصویب قرار نگرفت در خصوص تاسیس دیوان بین المللی غنائیم بود که مکلف می شد بر اساس «اصول کلی عدالت و انصاف» حکم نماید؛ مثل بند ۱۱ ضمیمه دوم بخش اول فصل هشتم معاهده ورسای مورخ ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹، در این بند مقرر شده بود که کمیسیون جبران خسارات «اصول عدالت، انصاف و حسن نیت را نصب العین قرار خواهد داد»).

اقتران عدالت و انصاف در آرای بین المللی امر متداولی می باشد: لذا انصاف مترادف است با احساس آنچه عدالت در یک قضیه مشخص با در نظر گرفتن تمامی عوامل مؤثر در آن مورد و با نادیده انگاشتن ضرورتهای محض تکنیکی حقوق موضوعه طلب می نماید.

۳. ساده‌ترین شکل اجرای اندیشهٔ عدالت در عبارت "cuique summ" بیان شده است: شرایط مساوی، رفتار مساوی. این اصل از زمانی نه چندان دور الهام بخش نظام نمایندگان دیپلماتیک بوده است که از سال ۱۹۴۵ مقررات آن تنها شامل سفرای دارای عنوان و وضعیت حقوقی مشابه می‌باشد، این امر بدان معنی است که تفکیک بین دولتهای بزرگ و کوچک یک دادهٔ عینی است که فاقد تبعات حقوقی می‌باشد. در مدیریت اعمال «عکس‌العملهای غیردوستانه»^۱ و «اقدامات تلافی‌جویانه»^۲ که تابع «اصل یکسانی»^۳ هستند، همین حساسیت و توجه نسبت به مسألهٔ توازن و تناسب دیده می‌شود. صرف نظر از موارد رو به افزایشی که در آنها اقدامات دول شرقی به عنوان «عکس‌العمل غیردوستانه» فاقد هرگونه توجیه حقوقی می‌باشد، موضوع اخراج نمایندگان سیاسی می‌تواند به عنوان مثال ذکر گردد. در مورد اصل «انطباق کارمندان»^۴، اگرچه این امر در بعضی از موارد مورد استناد قرار گرفته است، ولی دامنهٔ اجرای عام ندارد. اما با پروتکل مورخ ۱۷ ژوئن ۱۹۲۵ ژنو در خصوص منع جنگ شیمیایی، مشروعیت «اقدامات تلافی‌جویانهٔ یکسان»^۵ تمام اعتبار و قدرت خود را بازیافت.

۴. همانطور که میشل ویرالی^۶ در درسهای خود در آکادمی حقوق بین‌الملل در ۱۹۶۷ افشاده کرده است: «اصل انطباق»^۷ یا «معامله به مثل»^۸، به طور کلی، نقش مهمی را در روابط بین‌المللی بازی

2. Rétorsion.
3. Représailles.
4. Principe de l'identique.
5. Principe de l'équivalence de effectives.
6. Représailles à l'identique.
7. Michel Virally.
8. Principe d'équivalence.
9. Réciprocité.

می‌کند. "معامله به مثل که ریشه در قانون قدیمی قصاص دارد، محدود به رنج و عذاب تنبیهی نیست بلکه شامل امتیازات اعطایی نیز می‌شود. معامله به مثل تنها یکی از اصول سیاست تجاری بین دولی که اقتصاد آزاد را با رعایت شرط دولت کامله الوداد اعمال می‌نمایند نیست، بلکه مبنای سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز بین دول دارای نظامهای اجتماعی متفاوت می‌باشد.

یکی دیگر از موارد اجرای این اصل را در تصحیح مرزها بین دول همجوار (تبادل سرزمینها) مشاهده می‌کنیم. تخصیص قطعه‌ای به یکی از دول ذینفع باید فوراً با واگذاری قطعه‌ای با مساحتی برابر از طرف دولتی که سرزمینش وسعت یافته است جبران شود. اما در انجام یک عمل همیشه منطق اولیّه تا انتها دنبال نمی‌شود. برای مثال، در تحولات و تبدلات ارضی جانشینی فعال قهراً جانشین انفعالی را به همراه نخواهد داشت، انتقال و جانشینی در قروض عمومی و دولتی هنوز در آرای بین‌المللی به صورت یک اصل در نیامده است. بالاخره، در اعمال اصل خطّ منصف در تحدید مناطق دریایی شاهد تبعیّت از ضرورت‌های عدالت هستیم. در اینجا، مفهوم برابری تمام قدرت خود را باز می‌یابد و انصاف تبدیل به عنصر مستقّلی در تحدید حدود مناطق دریایی می‌گردد."

10- "Le principe de réciprocité dans le droit international contemporain", RCADI, 1967-III, 1969.

همچنین نگاه شود به:

Emmanuel Decaut, "La réciprocité en droit international", Paris, 1980.

این مسأله در حقوق بین‌الملل خصوصی در فرانسه به وسیله Niboyet و Goldman و در خارج به وسیله

Friedman, McDougal, Schwarzenberger مورد بررسی قرار گرفته است.

۱۱. نگاه شود به:

۵. حقوق مربوط به مسؤولیت بین‌المللی نیز بدین منوال از اصل انطباق متأثر می‌گردد. با تأیید این که جبران خسارت ناشی از یک عمل بین‌المللی نامشروع فقط دارای جنبه جبران‌کننده بوده و هدف از آن نه تنبیه متخلف بلکه عودت وضعیت قربانی به وضعیت قبل از وقوع خسارت است، آرای داوری و قضایی، در حل اختلافات مربوط به جبران خسارت، بر اصل عدالت تأکید می‌ورزند (رای دیوان دایمی داوری مورخ ۶ می ۱۹۱۳ در قضیه قرطاجنه^{۱۲}؛ تصمیم مورخ اول نوامبر ۱۹۲۳ کمیسیون دعاوی آلمان و آمریکا در قضیه لوزیتانیا^{۱۳}، مجموعه آرای داوری، جلد هفتم، صفحات ۴۴-۳۸؛ رای داوری دادگاه داوری آلمان و پرتغال مورخ ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ در قضیه نااولیا^{۱۴}، همان مأخذ، جلد دوم، صفحات ۱۰۷۶-۱۰۷۷).

۶. یکی از مصادیق غیرقابل اغماض اجرای اصل عدالت در قالب برابری، ایجاد نهاد «قاضی اختصاصی» (قاضی ملی) از ۱۹۲۰ در دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی و سپس در دیوان بین‌المللی دادگستری بوده است. نهاد مزبور تجلی این کلام عمیق آلبردولا پاردل^{۱۵} است که:

«تنها کافی نیست که عدالت راست باشد، باید که چنین نیز بنماید.»

۷. اگرچه اجرای «اصل انطباق» حداقل قابل تحسینی است،

Prosper Weil, "Perspectives du droit de la délimitation maritime", Paris, 1988.

خصوصاً صفحات ۱۸۱-۱۷۳.

12. Carthage.

13. Lusitania.

14. Nauliaa.

15. Albert de La Pradelle.

ولی کیفیت لازم را به اندیشه عدالت نمی بخشد. یعنی، رفتار با خارجیان و اتباع خود کشور، مخصوصاً تا آنجا که مربوط به جبران خسارات ناشی از اعمال نامشروع است، بر اساس اصل انطباق ارزیابی نمی شوند. در بعضی از موارد، رفتار تبعیض گونه - رفتاری که بنابراین مبتنی بر برابری نیست - اندیشه عدالت را بهتر محقق می سازد.

برای مثال، این موضوع برای مدت ۲۰ سال در حمایت از اقلیتها در اروپای مرکزی و بالکان مصداق داشت. عدالت اعمال رفتاری متفاوت نسبت به این اقلیتها، همراه با تصمیمات بین المللی، را ایجاب می نمود. پیشگفتار تمامی معاهدات مربوط به اقلیتها (متن نمونه معاهده ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ با لهستان) حاوی این اصل واحد هستند که دولت (اکثریت) تابع این نظام خواستار «تطبیق نهادهای خود با اصول آزادی و عدالت می باشد».

۸. تأثیر اصل عدالت در حقوق جنگ نیز محسوس است. اگر نظریه جنگ عادلانه جایگاه رفیعی در ادبیات قرون گذشته داشته است، امروزه اصل «عدم جانبداری»^{۱۶} حاکم بر نظام بی طرفی بوده و اصل برابری متخاصمین در مقابل حقوق جنگ یکی از پایه های اساسی «حقوق جنگ»^{۱۷} می باشد.

۹. خواهیم دید که اندیشه عدالت تمامی تواناییها و امکانات

16. Impartialité.

17. Jus in bello.

۱۸. نگاه شود به:

H. Meyrowitz, "Le principe de l'égalité des belligérants devant le droit de la guerre", Paris, 1970.

بالقوة خود را بکار نگرفته است. اندیشه عدالت مبنای حقوق بین الملل توسعه می باشد. حقوق بین الملل توسعه عنصری برای تجدید حیات حقوق بین الملل است، زیرا تلاشی در جهت ترمیم بی عدالتی زیاد گذشته نسبت به محرومترین ملل جهان می باشد. مگر نه این است که منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها که در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۴ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید، در پیشگفتار خود از ارتقای میزان عدالت اجتماعی بین المللی به عنوان یکی از عناصر بنیادین روابط اقتصادی بین المللی یاد نموده است؟

۱۰. در حقوق بین الملل، تفکیک بین عدالت تعویضی (مبتنی بر انطباق تکالیف و الزامات) و عدالت توزیعی (سهم هر کس را به خودش دادن) کاملاً فراموش نشده است، اگرچه با توجه به اصل «معامله به مثل»، تأکید عملاً بیشتر بر روی صورت اول است.

۱۱. آخرین مسأله این است که آیا رابطه بین اندیشه عدالت و حقوق بین الملل می تواند تبدیل به رابطه بین دو عنصر متضاد گردد؟ این مسأله سؤال دیگری مبنی بر این که آیا اطاعت از حقوقی غیر عادلانه را می توان با توسل به اصل وفای به عهد توجیه کرد را مطرح می کند. تجارب عملی بین المللی چنان نیست که در پیدا کردن راه حل مسأله مؤثر افتد. در حقیقت هیچ حکم بین المللی به دنبال اعتراض دولتها بر علیه حقوق موجود صادر نگردیده است. تنها در چند تصمیم، از جنبه نظری، احتمال اتخاذ راه حلی مبنی بر «عدل و نصفت» و مخالف با حقوق موجود پذیرفته شده است. غالب این تصمیمات متعلق

به کمیسیونهای مختلط ونزوئلایی در ۱۹۰۲-۱۹۰۳ می باشند، و ذکر این نکته خالی از فایده نیست که به موجب پروتکل‌های تشکیل دهنده آنها، این کمیسیونها می بایستی «بر اساس انصاف مطلق و بدون در نظر گرفتن اعتراضات فنی یا مصوّبات قانونی دول منطقه اتخاذ تصمیم نمایند». به نظر می رسد که مهم‌ترین آنها رأی پلوملی^{۱۹} سرداور قضیه^{۲۰} مینزداروا^{۲۱} می باشد که بر اساس پروتکل انگلیس-ونزوئلا مورخ ۱۳ فوریه ۱۹۰۳ صادر گردیده است. بر اساس این رأی «اگر در یک مورد خاص، که البته تصوّر آن ساده نیست، به نظر برسد که قواعد حقوق بین الملل مخالف عدالت هستند، یا این که عدالت را نادیده می انگارند، یا این که نامتناسب و غیر قابل اجرا می باشند، در چنین حالتی بهتر است که به اصول بنیادین عدالت و انصاف که اجرای آنها در قضیه^{۲۲} مورد بحث نتایج مطلوبتری را عاید می گرداند استناد شود.» (مجموعه آرای داوری، جلد نهم، صفحه ۴۴۵، بند ۶). همچنین احکام صادره به وسیله^{۲۳} دوفیلد^{۲۴}، سرداور کمیسیون آلمان-ونزوئلا در قضیه^{۲۵} ون دیسل اسی^{۲۶}، (همان منبع، جلد دهم، صفحه ۴۱۳) و رالستون^{۲۷} سرداور کمیسیون ایتالیا-ونزوئلا در قضیه^{۲۸} جنتینی^{۲۹} (همان منبع، جلد دهم، صفحات ۵۶۱-۵۵۵) امکان صدور رأی بر اساس انصاف و مخالف حقوق موجود را پذیرفتند.

در بین آرای قضایی بعدی، حکم صادره در ۲۲ ژانویه ۱۹۲۶ به وسیله^{۳۰} دادگاه انگلیس-آمریکا در قضیه^{۳۱} «ادعای سرخپوستان کایوگاس»^{۳۲} ملهم از همین ملاحظات نظری است. این رأی ارجاع به

19. Plumley.

20. Mines d'Aroa.

21. Duffield.

22. Von Dissel et cie.

23. Ralston.

24. Gentini.

25. Cayugas.

انصاف را «اجرای اصول کلی عدالت» معنی می‌نماید، اصولی که از کلیه نظام‌های حقوقی داخلی کشورها یا رویه‌های قضایی متمایز می‌باشند. این رای اعلام می‌دارد که «در مقابل نتایج سخت منتج از دکرینهای انعطاف‌ناپذیر شخصیت حقوقی، به اصول عدالت و حسن نیت که به طور جهانی شناخته شده‌اند استناد خواهد نمود» (همان منبع، جلد ششم، صفحه ۱۸۳). اما آنچه در اینجا به طور خاص مورد توجه قرار می‌گیرد، امکان اتخاذ تصمیمی برای حل اختلاف است که با حقوق داخلی دول ذریبط مبیانت دارد. ولی فرضیه جالبتر برای حقوقدانان آن است که حل اختلاف براساس اصل «عدل و نصفت»^{۲۶} و در مخالفت احتمالی با حقوق بین‌المللی قراردادی یا عرفی صورت گیرد. در قرار مورخ ۵ دسامبر ۱۹۳۰ دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی در قضیه «مناطق آزاد»^{۲۷}، قاضی کلوگ^{۲۸} در نظریه شخصی خود، این جنبه مسئله را مفصلاً مورد بررسی قرار داده و بدان جواب منفی داده است (ردیف A/B، شماره ۳۲، بند ۳۲، ۳۴). اما تا آنجا که مربوط به خود دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی می‌شود، این دیوان با مفتوح‌گذاردن باب بحث از اتخاذ جهت‌گیری رسمی اجتناب نموده است.

نهایتاً، هنگامی که تعیین قواعد حاکم بر روابط متقابل دولتها به عهده طرفین یعنی به اراده آنها واگذار می‌شود، آثار این اراده نمی‌تواند مترتب شود مگر تحت شرایط مندرج در نظامنامه ارگان بین‌الدولی که احتمالاً در قضیه صلاحیت دارد و این نکته اجازه می‌دهد که از ره آورد، ضرورتاً اندک، توسل به اندیشه عدالت برای حقوق بین‌الملل ارزیابی دقیقی به عمل آید.

26. ex aequo et bonne.

27. zones franches.

28. Kellogg.